

انتشار گزارش کمیسیون ویژه‌ی کنگره‌ی آمریکا، موسوم به «گروه مطالعه‌ی عراق» در ششم دسامبر ۲۰۰۶، ظاهراً موید ادعاهای تاکنونی سران جمهوری اسلامی درباره‌ی نقش بلامنازع آن‌ها در خاورمیانه و عراق بود. این گزارش، برای اولین بار از طرف یک مرجع نافذ سیاسی آمریکا اعلام کرده است، که امکانی برای نفی موقعیت ممتاز جمهوری اسلامی در تحولات جاری عراق وجود ندارد و دولت آمریکا از توان امحای نظامی این موقعیت در شرایط کنونی برخوردار نیست. لذا، به باور نویسندگان این گزارش، دولت آمریکا باید سیاست مذاکره را جایگزین سیاست مقابله قرار دهد و تلاش ورزد، تا برخی از توقعات و انتظارات جمهوری اسلامی را در چهارچوب عمومی استراتژی سیاسی - امنیتی خود در خاورمیانه پاسخ دهد. اعلام چنین نظری، آن هم از طرف کمیسیونی که اعضای آن جزو باسابقه‌ترین مجریان دستگاه سیاسی آمریکا محسوب می‌شوند، طبعاً به معنای اعلام باور رسمی حکومت فعلی آمریکا نیست، ولی بی‌شک اعلام نظر بخش بسیار مهمی از سیاستمداران مطرح آمریکا است. این گزارش، تردیدهای تاکنونی بخشی از هیات حاکمه‌ی آمریکا درباره‌ی ایران را کنار زد و پژوهاک آن در متن پیروزی میان دوره‌ای «حزب دموکرات»، سیاست و انتخاب‌های رسمی کاخ سفید را از خود متاثر کرد. در قدم اول، وزیر دفاع تا آن زمانی آمریکا، دونالد رامسفلد، که یکی از طراحان اصلی سیاست کاخ سفید در قبال ایران و خاورمیانه شناخته می‌شد، برکنار شد و رئیس جمهور آمریکا نیز مجبور شد بپذیرد، که سیاست نظامی آمریکا در عراق پیروز نشده است.

قطعا برای جمهوری اسلامی ایران، که حدود چهار سال پیش قدر قدرتی آمریکا را در جوار مرزهای خود در افغانستان و عراق مشاهده کرده بود و دیده بود که چگونه آمریکا با یکی از اعضای محور شر - که ایران هم یکی دیگر از اعضای آن است - به سرعت تسویه حساب کرده است، ارزیابی یک مرجع مهم هیات حاکمه‌ی آمریکا، به معنای شروع یک تغییر جدی در ارزیابی آمریکا از موقعیت جمهوری اسلامی است. این برای جمهوری اسلامی مسلم شد، که علی‌رغم همه‌ی شر و شوری که طی بیش از دو دهه در منطقه‌ی خاورمیانه به پا کرده است و همه‌ی دخالت‌هایی که در بر هم زدن موقعیت قدرت‌ها و ائتلافات موافق آمریکا در خلیج فارس و سایر مناطق خاورمیانه به وجود آورده است، دولت آمریکا دیگر قادر نیست عامل تضعیف، چه رسد به برکناری آن، شود. به همان اندازه که این امر باعث باز یافتن اعتماد به نفس جمهوری اسلامی شده است، به همان اندازه و با سرعتی بسیار گویج کننده نیز اساس خوش بینی احزاب و جریانات راست پرو آمریکایی ایرانی را در هم کوبیده، که به دخالت قریب الوقوع دولت آمریکا برای تغییر حکومت سیاسی ایران چشم امید بسته بودند.

دلایل چندی در این تغییر قریب به یقین قوع دولت آمریکا نقش داشته‌اند، که توجه به آن‌ها چشم انداز احتمالی سیر تحولات آتی را بهتر مشخص می‌کند. از زمان به قدرت رسیدن جریان نئوکنسرواتیو «حزب جمهوری خواه» آمریکا در ژانویه‌ی ۲۰۰۱، دولت آمریکا در عرصه‌ی سیاست خارجی به طور محسوسی به صورت یک جانبه گرایانه رفتار کرده است. اساس این سیاست

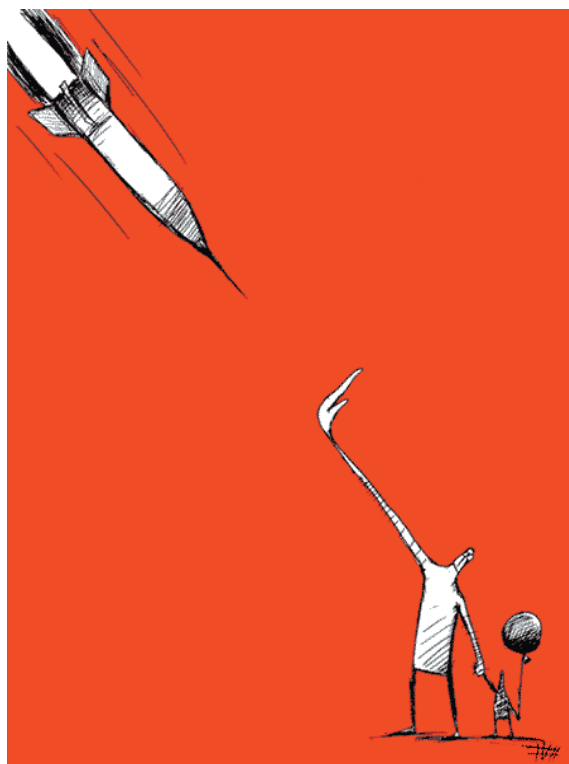
جدید خارجی، متکی به تفوق بلامنازع قدرت نظامی آمریکا و امکان موفقیت سریع و قاطع عملیات نظامی پیش گیرانه بر علیه دول و نیروهای متخاصم آمریکا بوده است. با موفقیت نظامی اولیه‌ی آمریکا در افغانستان و سقوط سریع رژیم صدام حسین در عراق، به نظر می‌رسید صحت این سیاست جدید آمریکا در عرصه‌ی خارجی مورد تأیید قرار گرفته باشد. اما سیر تحولات سیاسی و نظامی در عراق و افغانستان، هر دو، نشان داده است که درهم کوبیدن موقعیت حریفان نظامی از طریق سلاح‌های پیش رفته به هیچ وجه امکان تثبیت سیاسی آمریکا و متحدین آن در این دو کشور را فراهم نکرده است و مشروعیت بین المللی دخالت‌های نظامی آمریکا به حسن نیت دول دیگر غربی، روسیه، چین و تا حدودی حتا به رضایت جریانات محلی هم بستگی دارد. علاوه بر مشکلات سیاسی و نظامی‌ای که آمریکا در اتخاذ سیاست یک جانبه‌ی خود در قبال عراق متحمل شده است، هزینه‌ی مالی فعلی و آتی این دخالت نظامی به ارقام نجومی سر زده است. حداقل یک مطالعه‌ی معتبر آکادمیک، هزینه‌ی احتمالی این دخالت نظامی را تا دو هزار میلیارد دلار تخمین زده است و این‌ها همه ارقامی هستند، که در اثر وقوع تحولات غیر قابل پیش بینی حتا بیش تر از این هم خواهد شد. اقتصاد آمریکا علی‌رغم ظرفیت وسیعی که برای هضم چنین هزینه‌های سرسام آور نظامی‌ای دارد، به هر حال سقف معینی دارد، آن هم در شرایطی که سقوط منظم دلار در بازار ارز جهانی، امکان جایگزینی این ارز توسط یورو و شکل گیری و یا قدم علم کردن بلوک‌ها و پیمان‌های اقتصادی که در مقابل آمریکا

عرضه اندام کنند را کاملا محتمل کرده است. سیاست نظامی یک جانبه‌ی آمریکا، که قرار بود در عین حال زمینه‌ی تحکیم اقتصادی آمریکا را به عنوان تنها ابرقدرت نظامی و اقتصادی جهان فراهم سازد، به عکس آن متحول شده است. سیاست مداران آمریکا از این واقعیت جدید مطلع هستند و برای جلوگیری از تکوین آن به وضعیت غیرقابل بازگشت به تکاپو افتاده‌اند. این یکی از دلایل مهمی است، که سیاست مداران آگاه تر و دوراندیش تر بورژوازی آمریکا را به بازبینی انتقادی سیاست یک جانبه گرایانه‌ی آمریکا ترغیب کرده است. گزارش «گروه مطالعه‌ی عراق»، بخشا، بازتاب این تغییر در تفکر هیات حاکمه‌ی آمریکا است.

بدین سان، در پیکره‌ی سیاسی هیات حاکمه‌ی آمریکا بخش رو به تزایدی به این باور گرایش یافته است، که آمریکا برای حفظ موقعیت برتر خود در دنیا باید تصور تاکنونی‌اش - که خود را تنها بازمانده‌ی دنیای دوقطبی دوران جنگ سرد می‌داند - به کنار بگذارد. پایان جنگ سرد صرفا موقعیت دولت روسیه را تضعیف نکرد، بلکه شرایطی که در آن موقعیت آمریکا به عنوان سر دم دار کشورهای غربی شناخته می‌شد را نیز تماما از بین برده است. در این وضعیت جدید، آمریکا باید بسته به شرایط هر موقعیت جدید هم با متحدین تاریخی‌اش و هم با حریفان نوین‌اش به ائتلافات جدیدی دست یابد. در این چهارچوب عمومی، نزدیکی و ائتلاف با دولتی مانند جمهوری اسلامی نه تنها نباید منحصر به فرد قلمداد شود، بلکه آن را باید بخشی از یک استراتژی عمومی و در حال تکوین آمریکا دانست.

در عین حال، تاکید گزارش «گروه مطالعه‌ی عراق» از این که آمریکا باید با ایران و جریانات معتدل اسلامی وارد مذاکره شود، بخش دیگری از چرخشی که در نگرش هیات حاکمه‌ی آمریکا رخ داده است را به نمایش می‌گذارد. در این شکی نیست، که از نقطه نظر همه‌ی بخش‌های هیات حاکمه‌ی آمریکا، اسلام سیاسی یک حریف استراتژیک آن در منطقه‌ی خاورمیانه و فرای آن به حساب می‌آید. تاکنون آمریکا در ارزیابی از این حریف، آن را یک دست قلمداد می‌کرده

است، هر چند واقعیات عراق آن را مجبور به کنار آمدن با عناصری از این اسلام سیاسی هم کرده است. ولی گزارش «گروه مطالعه‌ی عراق»، به این موضوع یک جنبه‌ی عمومی تر می‌دهد. تدوین کنندگان این گزارش در این باور شریک هستند، که اسلام سیاسی حریف مهم امپریالیسم آمریکا در منطقه‌ی خاورمیانه است و تضعیف آن باید بخشی از استراتژی دوره‌ای آمریکا را تشکیل بدهد. ولی از نظر آنان، این اسلام سیاسی یک جبهه‌ی واحد و یک دست نیست. بخشی از آن به شکل جمهوری اسلامی، جریان حزب الله در لبنان و دولت حماس در فلسطین، جریانی است که در قدرت است و یا می‌تواند در قدرت باشد.



این جریانات نه فقط از سر ایدئولوژی، بلکه از جانب منافع ملی و ناسیونالیستی خود توقعات و انتظاراتی دارند که قابل مذاکره هستند. بودن آن‌ها در قدرت هر چند به آن‌ها بیش تر خصوصیت یک حریف رسمی را می‌دهد، اما حدود توقعات آن‌ها به چهارچوب جغرافیایی خطه‌ای که در آن در قدرت هستند و یا در تلاش هستند به قدرت برسند، محدود است. به این اعتبار، آن‌ها اگر به خواست‌های ملی خود دست یابند، موقعیت عمومی آمریکا در منطقه را به خطر نخواهند انداخت. از این رو، به زعم تهیه کنندگان گزارش، هم می‌توان با این بخش از اسلام سیاسی کنار

آمد و هم می‌توان با بخش سنی اسلام سیاسی که می‌خواهد منافع عمومی پان ناسیونالیسم عربی را نمایندگی کند و فعلا در شکل جریان وهابی «القاعده» وجود دارد، در افتاد. حتا از این مهم‌تر، این گزارش به این موضوع نیز اشاره دارد که جریان سنی اسلام سیاسی از نظر ایدئولوژیک حذف و محو جریان مذهبی شیعه را در عین حال بخشی از استراتژی دراز مدت خود می‌داند. و از این رو، به طور بالقوه، جریانات شیعه‌ای که در قدرت هستند می‌توانند متحدین آمریکا در مبارزه بر علیه این جریان افراطی باشند. بنابراین، بخش مهمی از هیات حاکمه‌ی آمریکا به این باور رسیده است، که با ایجاد ائتلافات جدید با بخشی از اسلام سیاسی در خاورمیانه - و به ویژه دولت جمهوری اسلامی - می‌توان در این جریان دودستگی و انشقاق به وجود آورد و مبارزه‌ی نظامی و امنیتی را صرفا محدود به جریان افراطی آن کرد.

این چرخش در سیاست خارجی آمریکا، البته بر اساس چند فرض عمومی در قبال جامعه‌ی ایران و نیز رژیم جمهوری اسلامی، به طور مشخص، اتکا دارد:

اول این که، در دراز مدت، تحولات اقتصادی ایران و نیاز مبرم آن به شرکت در عرصه‌ی اقتصاد جهانی به دست بالا پیدا کردن جریانات طرف دار غرب و آمریکا در هیات حاکمه‌ی ایران منجر خواهد شد. رشد سرسام آور قیمت‌ها، مشکل لاینحل مسکن، بالا بودن نرخ بیکاری در جوانان، سطح توقعات رو به تزاید نسل جوان در ایران، تحرکات وسیع در جنبش کارگری و حمایت قابل توجه سازمان‌ها و نهادهای اتحادیه‌ای از این تحرکات، کارزار تبلیغاتی ده‌ها کانال رادیویی و تلویزیونی فارسی زبان، رشد بسیار وسیع ارتباطات اینترنتی در ایران، همه و همه باعث شده است که مردم در ایران مطلع، متوقع و در عین حال بی بضاعت باشند. رشد اقتصادی یک شرط بسیار مهم کنترل این وضعیت متحول در ایران است. دولت ایران مجبور است، که به شاه راه‌های اقتصاد جهانی دست یابد. گفتن این که «اقتصاد مال خَر است»، نه فقط حماقت گوینده‌ی اول این ادعا را برملا کرده است، بلکه تکرار آن برای مقلدین این گفته دیگر بسیار خطرناک

و مهلك شده است. دولت آمریکا همین طور بر این باور تکیه می‌کند، که مردم در ایران دیگر اساساً ضد غربی نیستند؛ جریان ضد آمریکایی، ضد غرب زدگی، از نظر ایدئولوژیک ورشکسته شده است، آلترناتیو سیاسی و اقتصادی ندارد و مجبور است به طور تدریجی استحاله پیدا کند. از این رو، از نظر هیات حاکمه‌ی آمریکا اگر بتوان دخالت‌گری جمهوری اسلامی در منطقه‌ی خاورمیانه را کنترل کرد، در آن صورت می‌توان با یک سیاست موثر این استحاله را تسریع نمود، بدون آن که این امر به تلاطمات جدی در منطقه منجر شود.

دوم این که، جمهوری اسلامی یک جریان در حال تحول است. هیات حاکمه‌ی جمهوری اسلامی بیش از آن که دیگر نماینده‌ی پان اسلامیسیم دوره‌ی خمینی باشد، نماینده‌ی ناسیونالیسم ایرانی است، که در قامت مذهبی خودنمایی می‌کند. این به معنی نفی وجود جریانات حزب‌اللهی دوآتشه در هیات حاکمه‌ی کنونی ایران نیست، ولی در عین حال نشان دهنده‌ی موقعیت تضعیف‌شده‌ی آن‌هاست. در یک کلام، دست اندرکاران جمهوری اسلامی از سر ایدئولوژی نیست که ضد آمریکایی هستند، بلکه با اظهارات و مانورهای سیاسی تند ضد آمریکایی خود می‌خواهند آمریکا را مجبور به برسمیت شناختن منافع ناسیونالیسم ایرانی بکنند. کنار آمدن با این منافع ناسیونالیسم ایرانی، در عین حال، باعث تضعیف جریانات دوآتشه‌ی حزب‌اللهی و تحکیم موقعیت جریانات معتدل اسلامی در هیات حاکمه‌ی در حال تحول جمهوری اسلامی خواهد شد؛ به ویژه این که فی الحال چنین جریاناتی در هیات حاکمه‌ی ایران و اپوزیسیون رسمی آن با شخصیت‌های شناخته شده و نهادهای سازمان یافته‌ی شان وجود دارند.

سوم این که، اتخاذ این سیاست نوین به معنای کم شدن موقعیت نظامی آمریکا در منطقه نیست، بلکه به معنای تغییر در آرایش نظامی آمریکاست. نیروهای نظامی آمریکا به عنوان ضامن امنیت سیاسی منطقه در خلیج حضور خواهند داشت، ولی اساساً در ظرفیت تکمیل‌کننده‌ی ائتلافات فعلی خود کشورهای این منطقه. این‌ها قرار است به جمهوری اسلامی محدودیت‌های آن را یادآوری کنند، تا اسباب سرنوشتی آن را تامین نمایند. این محدودیت‌ها آن چیزی

است، که جمهوری اسلامی و آمریکا قرار است بر سر آن‌ها در عمل و یا در مذاکره به توافق برسند. تصویب قطع‌نامه‌ی جدید شورای امنیت سازمان ملل برای منع تلاش‌های جمهوری اسلامی جهت دست یافتن به امکان غنی‌سازی اورانیوم و تسلیحات هسته‌ای، یک نمونه از اقدامات کنترل‌کننده‌ای است که آمریکا اکنون در تبابی با متحدین خود در پیش گرفته است. حضور گسترده‌ی نظامی آمریکا در منطقه، بدون آن که این نیروی نظامی در درگیری‌های مستقیم زمینی شرکت کند، از میزان تلفات نظامی آمریکا هم به طور جدی خواهد کاست و هم ظرفیت مانور بلامنازع آن را بدون چالش حفظ خواهد کرد. هیات حاکمه‌ی آمریکا بر این باور است، که از امکان محاصره‌ی نظامی ایران و کنترل دخالت‌های آن در کشورهای دیگر منطقه برخوردار خواهد بود، اگر که در عین حال بتواند با برخی از توقعات ملی جمهوری اسلامی کنار آید. حل مسالمة‌ی عراق و برسمیت شناختن نقشی که جمهوری اسلامی از طریق متحدین محلی خود در آن جا دارد، یک اقدام مهم در این راه است.

چهارم این که، هیات حاکمه‌ی آمریکا سر و صدای تبلیغاتی مفتوحانه‌ی جمهوری اسلامی و اعتماد بازیافته‌ی آن را هزینه‌ی ناچیزی برای این خط مشی جدید خود می‌داند. و همین طور برای آن، البته، چندان مهم نیست که در کوتاه مدت جمهوری اسلامی به برکت برسمیت شناختن موقعیت جدید خویش توسط حریف مهم خود، که به معنای حذف خطر تغییر رژیم در ایران از جانب آمریکا است، دست بازتری برای سرکوب مخالفین خود در ایران خواهد داشت. و صد البته برای هیات حاکمه‌ی آمریکا، ورشکستگی و تشنج جریانات و احزاب راست سیاسی ایرانی که برای گرفتن کمک، کشکول‌گذاری به طرف «عمو بوش» دراز کرده بودند هم مهم نیست. این‌ها همه هزینه‌ای است، که باید برای سیاست جدید آمریکا پرداخت شود.

و البته در تمام این خط مشی جدید، مردم ایران صرفاً برای هیات حاکمه‌ی آمریکا یک مهره‌ی شطرنج مهم هستند، که می‌تواند آن‌ها را بسته به منافع خود جا به جا کند. اما این یک پیش فرض مهم و اثبات نشده است. ضدیت فزاینده‌ی مردم

در ایران با اسلام و جریان شرق زده‌ای که در قدرت است، به معنای حمایت از هر اقدام آمریکا در منطقه و ایران نیست. این به اصلاح «مردم»، یک جریان یک پارچه‌ی قومی نیستند، بلکه طبقاتی با منافع متخاصم می‌باشند که به مجرد شل شدن میزان کنترل بر آنان هر کدام برای تعقیب منافع طبقاتی خود دست به تحرک خواهند زد. هیات حاکمه‌ی آمریکا ممکن است به زودی دریابد، که در حقیقت آن چه باید آن را کنترل کند، نه هیات حاکمه‌ی ورشکسته‌ی جمهوری اسلامی، بلکه غول خفته‌ی کارگران و زحمت کشان ایران است، که جدای از محدودیت‌های حکومت اسلامی خود را برای درگیرهایی اساسی در تغییر نظام اقتصادی سرمایه داری ایران آماده می‌کند. در این وضعیت جدید، هیات حاکمه‌ی آمریکا ممکن است دریابد که مانند انقلاب ۱۳۵۷ ایران، بار دیگر باید به جماعت قداره بند و آدم کش حزب‌اللهی به عنوان متحدین جدیدش اتکا کند و نقاب به اصلاح دموکراسی و آزادی خواهی خود را به نفع منافع خویش - برای حفظ مناسبات سرمایه داری در ایران و سرکوب جنبش سوسیالیستی کارگری - به کنار اندازد.

پانزدهم دسامبر ۲۰۰۶

* * *

اگر برای «نگاه» مقاله می‌نویسید، توجه کنید که این نشریه:

- در رد یا قبول مطالب آزاد است. علت پذیرفته نشدن مطالب به اطلاع نویسنده‌ی آن فواید رسید؛

- فقط مقالاتی را درج می‌کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت‌های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛

- در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی‌خواهید مطلب شما تلفیص شود، متماً این را قید کنید؛

- تنها مقالات و نوشته‌های دارای امضا را برای چاپ انتساب می‌کند؛

- نسخه‌ی (ارسالی) را پس نمی‌فرستد؛
- مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می‌شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛

* * *